



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: امارات و ظنون
 موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل اول: کتاب -
 آیه نبأ - بررسی استدلال به مفهوم وصف - اشکال اول - اشکال دوم
 سال شانزدهم
 تاریخ: ۱۹ آبان ۱۴۰۳
 مصادف با: ۷ جمادی الاولی ۱۴۴۶
 جلسه: ۳۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی استدلال به مفهوم وصف

ما در مقام بیان ادله حجیت خبر واحد، درباره آیه نبأ گفتیم یکی از طرق استدلال به این آیه طریقی است که به عنوان مفهوم وصف معرفی شده است. البته این طریقی که گفته شد معروف و مشهور است. یک بیان دیگری برای استدلال به این آیه توسط شیخ انصاری ذکر شده که محقق نایینی آن را به عنوان تقریر دیگری از همین مفهوم وصف تلقی کرده است. ظاهر بیان برخی این است که این یک راه مستقلى برای تبیین دلالت آیه بر حجیت خبر واحد است. اما محقق نایینی این راه را بیان دیگری از مفهوم وصف می داند. البته می توان به نوعی این سخن محقق نایینی را توجیه کرد، چون یک بیانی است برای تقریب استدلال به آیه برای حجیت خبر واحد.

حال ما اول همان بیانی که جلسه گذشته برای مفهوم وصف ذکر کردیم آن را مورد بررسی قرار می دهیم و بعد می رویم سراغ بیان دیگر که ممکن است آن را به عنوان مفهوم وصف بپذیریم و اساساً آن را یک راه دیگر تلقی کنیم. به هر حال خواستم عرض کنیم که محقق نایینی برای مفهوم وصف بیانی ارائه داده که بعد از ذکر این تقریر آن را بیان می کنیم.

چند اشکال به استدلال به مفهوم وصف برای آیه نبأ ذکر شده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ». گفتند مفهوم این آیه این است که اگر غیر فاسق یعنی عادل خبری برای شما آورد تبیین برای شما واجب نیست. عدم وجوب تبیین هم به معنای پذیرش و ترتیب اثر دادن به آن خبر است.

اشکال اول

اشکال اول در کبرای این مسئله است. بسیاری گفته اند که اصلاً مفهوم وصف معتبر نیست، یعنی خدشه در حجیت و اعتبار مفهوم وصف کرده اند یا به تعبیر دقیق تر در اصل وجود مفهوم وصف، زیرا اینکه ما در بحث مفاهیم بحث می کنیم آیا مفهوم وصف حجت است یا خیر؟ مفهوم شرط حجت است یا خیر؟ در واقع به این معنا نیست که وصف مفهوم داشته باشد و ما در اعتبارش بحث کنیم، اصلاً حجیت و اعتبار مفهوم وصف یا عدم آن به معنای وجود و عدم مفهوم است. آنهایی که می گویند مفهوم وصف حجت نیست منظورشان این است که اصلاً مفهوم وصف وجود ندارد ما اصلاً چیزی به نام مفهوم وصف نداریم نه اینکه مفهوم وصف هست ولی معتبر نیست، در مفهوم شرط نیز همینطور است، در واقع بحث از حجیت و اعتبار مفهوم وصف یا شرط بر می گردد به اینکه اصلاً مفهوم وصف یا شرط وجود دارد یا خیر؟

اینجا اساساً خود مفهوم وصف انکار شده، اصلاً می گوید ما چیزی به عنوان مفهوم وصف نداریم.

دقت کنید، مفهوم وصف نیز همان انتفاء عند الانتفاء است یعنی انتفاء الحکم عند انتفاء الوصف، مثلاً «اکرم انسانا عالماً» اگر مفهوم داشته باشد به این معناست که انسان غیر عالم اکرامش واجب نیست. معنای مفهوم این است، انتفاء الحکم همان نفی وجوب اکرام است، عند انتفاء الوصف، جایی که وصف عالم نباشد. دقت کنید که وقتی می‌گوییم انتفاء الحکم، منظور انتفاء سنخ الحکم است نه انتفاء شخص الحکم، این در جای خودش توضیح داده شده است و الا انتفاء شخص الحکم عند انتفاء الوصف یک امر واضح و روشنی است که نیازی به بحث ندارد. منظور از انتفاء شخص حکم، این است که مثلاً وقتی می‌گویند «اکرم زیدا العالم» حکم دائر مدار وصف شده است، زید اگر عالم نباشد دیگر «اکرم» قطعاً نسبت به او معنا ندارد، وقتی وصف عالم نباشد بدون تردید شخص آن حکم یعنی همان وجوب اکرامی که برای آن شخص انشاء شده، منتفی می‌شود. پس منظور از مفهوم وصف انتفاء شخص الحکم عند انتفاء الوصف نیست، بلکه منظور این است که مثلاً اگر زید عالم نباشد آیا سنخ حکم، یعنی طبیعت الاکرام، نسبت به زید منتفی می‌شود؟ قائلین به عدم ثبوت مفهوم وصف می‌گویند خیر. زیرا ممکن است این آقا به واسطه عدم علم و عالم نبودن وجوب اکرام نداشته باشد ولی چه بسا به خاطر یک مزیت و فضیلت دیگری اکرام او واجب باشد مثل سیادت یا سن؛ لذا هر جایی که یک حکمی برای یک وصفی ثابت بود با انتفاء وصف، سنخ و طبیعت حکم منتفی نمی‌شود، یعنی انتفاء الحکم عند انتفاء الوصف ثابت نیست. آنهایی که مفهوم را قبول ندارند این را می‌گویند. حال بحث‌ها مفصل است ما نمی‌خواهیم تکرار کنیم می‌گوید وقتی عالم نبود دیگر به کلی وجوب اکرام منتفی می‌شود یعنی این دلالت بر آن هم می‌کند اما منکران مفهوم وصف معتقدند که چنین دلالتی ندارد.

اینجا یک بحث‌هایی است که مخصوصاً در مفهوم شرط ما بیشتر آن را توضیح خواهیم داد. اینکه آیا جمله شرطیه و ذکر شرط دلالت بر این می‌کند که این شرط علت منحصره جزاء است یا خیر؟ «ان جائک زید فاکرمه» این جمله شرطیه است. اگر زید پیش شما آمد اکرامش کنید، می‌گویند اگر این دلالت بر علیت منحصره کند، یعنی تنها و تنها علت اکرام زید مجعی او باشد، اینجا با انتفاء شرط یعنی مجعی، حکم یعنی وجوب اکرام منتفی می‌شود، آن هم سنخ حکم، زیرا علت منحصره اکرام زید، مجعی بوده است. اگر این علیت منحصره را به دست بیاوریم می‌توانیم بگوییم مفهوم دارد اما اگر علیت منحصره استفاده نشود ممکن است غیر از مجعی عوامل دیگری هم در وجوب اکرام دخیل باشد. آن وقت آنجا بحث است که آیا اساساً جمله شرطیه دلالت بر انحصار می‌کند یا خیر؟ حال بعضی از راه وضع و بعضی از طرق دیگر به نوعی خواستند بگویند اینجا به کلی انحصار جزاء در صورت تحقق شرط استفاده نمی‌شود.

در مورد وصف هم همین است، علت اینکه ما می‌گوییم وصف مفهوم ندارد، این است که اگر وصف منتفی شد معلوم نیست سنخ حکم نیز منتفی شود، زیرا این وصف تنها و تنها عامل ثبوت حکم نبوده، این معنایش این است که این حکم در فروض دیگر و شرایط دیگر نیز قابل جریان است. پس با انتفاء وصف سنخ حکم منتفی نمی‌شود. این خلاصه اشکال اول است که اشکال به کبرای مسئله است. جدای از اینکه این آیه چه معنایی دارد، اصل مفهوم داشتن وصف مخدوش است، بنابراین جایی برای استدلال به آیه نبأ باقی نمی‌ماند زیرا آیه نبأ استناد قرار گرفته، بر این پایه که وصف دارای مفهوم است، مورد استناد قرار گرفته است.

سوال:

استاد: آن که اصلاً محل نزاع نیست، شخص آن حکم، یعنی همان حکمی که انشاء شده برای آن وصف یا در صورت تحقق آن شرط، آن اصلاً مورد بحث نیست زیرا وقتی شرط یا وصف تحقق پیدا نکند معلوم است که شخص آن حکم منتفی می شود.

سوال:

استاد: بله، اصلاً معنای ثبوت مفهوم این است. مفهوم داشتن یعنی با انتفاء وصف سنخ حکم نیز منتفی می شود در شرط هم همینطور، می گویند با انتفاء شرط سنخ حکمی که در جزاء بیان شده از بین می رود.

ان قلت

شما که می گویند جمله مشتمل بر وصف مفهوم ندارد، پس چرا در این آیه کلمه فاسق بیان شده است. حتی اگر وصف مفهوم نداشته باشد به صورت کلی ولی اینجا حتماً معنا دارد، زیرا می گویند ان جائکم فاسق بنبأ^۱ این فاسق را برای چه بیان کرده، شما که می گویند مفهوم ندارد پس فاسق بی دلیل اینجا ذکر شده است؟

قلت

بعضی از محققین و مفسرین گفتند که اگر اشاره به فاسق شده، برای این است که فسق ولید را اعلام کند. مخبر ولید بود، ما در شأن نزول آیه ذکر کردیم، ولید نزد پیامبر رفت و یک خبری را برد و نزدیک بود به قتال و جنگ منتهی شود که این آیه نازل شد. بنابراین آیه برای این جهت کلمه فاسق را آورده که به فسق ولید اشاره کند و این ربطی به مفهوم داشتن و نداشتن ندارد. یعنی آیه مفهوم ندارد و این وصف برای بیان حال ولید ذکر شده است.

بعضی هم مثل شیخ انصاری می گویند فاسق که اینجا بیان شده، به عنوان یک وصف غیر معتمد بر موضوع است و اگر وصف معتمد بر موصوف نباشد از دایره مفهوم وصف خارج می شود، مفهوم وصف مربوط به جایی است که موصوف و وصف ذکر شده باشند. که با انتفاء وصف ببینیم حکم برای موصوف نیز منتفی می شود یا خیر؟ اگر موصوف ذکر نشود و تنها وصف در کلام بیان شود این در واقع از دایره مفهوم وصف خارج می شود و می شود مفهوم لقب که آن هم معتبر نیست. بنابراین اصلاً این آیه متعرض خبر غیر فاسق نیست، این آیه نمی خواهد بگوید خبر عادل حجت است، بلکه به پیامبر می فرماید اگر فاسق برای شما خبر آورد جستجو بکن، اما اگر عادل خبری آورد چه؟ این آیه نسبت به آن هیچ دلالت و تعرضی ندارد.

نتیجه این که این آیه اساساً نسبت به خبر عادل هیچ تعرضی ندارد و اگر هم کلمه فاسق آمده برای اشاره به فسق ولید بوده است.

اشکال دوم

محقق خوبی این اشکال را بیان کرده^۱ و محصل آن این است که سلمنا وصف دارای مفهوم باشد، اما این جا قطعاً مفهوم ندارد، زیرا اینجا آیه مشتمل بر وصف فاسق است، می گویند «ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا» آوردن قید فاسق حتماً بدون هدف نبوده و تأثیری داشته در اینکه حکم کند به وجوب تبیین. اما تنها عامل نبوده و علت منحصره نیست. یعنی می گویند اگر فاسق برای شما خبری آورد حتماً تبیین کنید، اما فسق علت منحصره وجوب تبیین نیست، بلکه علیت دارد، اما تمام العله نیست، لذا با انتفاء این وصف ما نمی توانیم بگوییم پس سنخ حکم وجوب تبیین هم منتفی می شود. ممکن است غیر از فسق علت های دیگری هم دخیل باشد مثلاً اگر عادل یک خبری بیاورد، اما او تنها مخبر باشد، دیگران این خبر را نیاورده باشند در آن صورت هم باز تبیین لازم باشد. اگر فسق و

^۱ مصباح الاصول، ج ۲، ص ۱۵۳.

فاسق بودن مخبر، علت منحصره وجوب تبیین بود، ما با انتفاء این وصف، حکم به انتفاء سنخ حکم می کردیم، اما اگر علیت منحصره نباشد نمی توانیم بگوییم با نبودن وصف، حکم نیز منتفی است، با نبودن فسق دیگر تبیین لازم نیست مطلقاً، ممکن است مخبری فاسق نباشد و عادل هم باشد ولی این عادل اگر مثلاً به تنهایی خبر بیاورد، خبرش پذیرفته نمی شود و این حتماً باید یک ضمیمه ای داشته باشد پس وجوب تبیین منحصر در آن فرض نیست.

پس اشکال دوم این شد که سلمنا که وصف دارای مفهوم باشد و ما این کبری را قبول کنیم، این بر ما نحن فیه به عنوان صغری منطبق نیست، یعنی در این آیه انتفاء وصف الفسق دلالت بر انتفاء وجوب تبیین نمی کند.

«والحمد لله رب العالمین»